

ژاک دریدا و واسازی قانون

(مقاله علمی-پژوهشی)

مصطفی طاهرخانی*

سیدمحمد قاری سیدفاطمی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

چکیده

واسازی، که قبل از هر چیز نام ژاک دریدا را به ذهن متبادر می‌کند، رابطه‌ی چالش‌برانگیزی با قانون و مطالعات حقوقی دارد. باوجود این، باور به بدیهی بودن وضوح کلام قانون، و پنهان بودن خشونت برساننده‌ی آن، واسازی قانون را ضروری، و توجه به این تفکر در نظریه حقوقی را بایسته می‌کند. مباحثی را که تاکنون بر رابطه‌ی میان واسازی و مطالعات حقوقی متمرکز بوده‌اند، می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول، در پی تبدیل واسازی به یک فن استدلال حقوقی است و دیگری، به سویه اخلاقی آن توجه دارد. اما صرف برقراری یک رابطه میان دریدا و حقوق، اگر به قیمت از بین رفتن سویه رادیکال واسازی و تبدیل آن به یک روش یا توصیه اخلاقی باشد، تغییر چندانی در وضع موجود ایجاد نمی‌کند. لذا باید از مستحیل شدن واسازی در جریان مسلط نظریه حقوقی جلوگیری، و بر وجه مداخله‌گر آن تأکید کرد. از همین رو، می‌توان در پی برجسته نمودن نوع سوم و رادیکالی از مواجهه تفکر حقوقی با واسازی بود. با مدنظر قرار دادن این نکات، نوشتار پیش‌رو در پی آن است که با روشی تحلیلی - انتقادی، پس از بررسی رابطه میان واسازی و مطالعات حقوقی، انواع نظریات حقوقی متأثر از تفکر دریدا را تحلیل انتقادی و بر واسازی قانون به مثابه حرکتی تأکید کند که اسطوره‌های پنهان و صداهای محذوف در قانون را افشا و احضار می‌کند و از این طریق، لوگوس یکه و حاکم بر قانون را شکسته و راهی به ورای آن می‌گشاید.

کلیدواژه‌گان:

واسازی، ژاک دریدا، خشونت قانون، مطالعات انتقادی حقوق، تفسیر حقوقی.

* دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی

mtaherxani@gmail.com

** استاد، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

smohammd@hotmail.com

مقدمه

«چه بدانیم چه ندانیم، ایده‌های روزمره یا عرفی که درباره خواندن داریم، بر سنت فلسفی عمیقی تکیه دارد که دریدا در پی به پرسش کشیدن کل آن است».^۱ دریدا نام این به پرسش کشیدن بنیادین را واسازی می‌گذارد و در جستجوی افشای همان چیزی است که در متن پنهان شده است. در واقع، وجه مشخصه واسازی، مواجهه با معضله‌هایی است که قرار است نادیده انگاشته شوند. واسازی افسانه «وضوح» متن را متزلزل می‌کند. در پیامی که سنت فلسفی به ما عرضه کرده، قسمت‌های پنهان مانده و سرکوب شده بسیاری نهفته است. بی‌جهت نیست که ریک رادریک، دریدا را فروید فلسفه می‌داند. واسازی دریدایی، در جستجوی ناخودآگاه فلسفه است. البته دریدا با سؤال «واسازی چیست؟» مخالف بود و این مخالفت، نه به دلیل ناممکن بودن تعریف واسازی، بلکه به قول نیل لوسی، به دلیل ناممکن بودن خود «هست» است: واسازی از دوری جستن از اقتدار تعیین کننده هر «هست» آغاز می‌شود. باین حال به حکم ضرورت، می‌توان با تلخیص تعریف پیشنهادی مطروحه از سوی نیکلاس رویل خطاب به فرهنگ واژگان چمبرز برای تعریف واژه Deconstruction، که متأثر از نکات مطروحه توسط خود دریدا است، این تعریف را بیان کرد: «واسازی نه نظریه است، نه فلسفه. نه مکتب است نه روش. حتی یک گفتمان نیست. واسازی آنچه فکر می‌کنید نیست: تجربه ناممکن. منطق اثبات‌زدایی که همیشه در حال حرکت در «خود چیزها» ست و هر هویتی را، در یک وهله، هم خودش و هم متفاوت از خودش می‌سازد. واسازی آن چیزی است که رخ می‌دهد. چیزی که سرآغاز آینده است؛ آینده‌ای که به خود اجازه نمی‌دهد در وضعیت کنونی قاب‌بندی، پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی شود. پس سرآغازی است به سوی آزادی، مسئولیت، اخلاق و سیاست».^۲

۱ مصلح، علی‌اصغر و مهدی پارسا، **واسازی به‌منزله یک استراتژی**، متافیزیک، سال سوم، ۱۳۹۰، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۶۱

۲ ن. ک به: رویل، نیکلاس، **واسازی چیست؟** ترجمه بامداد امینایی، ماهنامه گلستانه، شماره ۱۳۲. لوسی، نیل، **فرهنگ واژگان دریدا**، ترجمه مهدی پارسا، رخداد نو، ۱۳۹۳، ص ۲۰۳.

دریدا در پی تخریب از موضعی بیرونی نیست و حرکتش در درون ساختارهاست. «نمی‌توان جایی ایستاد و ادعا کرد که اینجا بیرون است».^۱ همواره آلوده‌ایم به آنچه که خود را در برابرش می‌پنداریم. پس بیرون ایستادن و نقد کردن، توهمی است که واسازی به دامش نمی‌افتد. همین بیرونی‌نبودن واسازی، آن را از یک «روش» که قرار است ساختارها را «بشکند»، متفاوت می‌کند. برعکس، واسازی دریدایی، از درون، سویه‌های سرکوب‌شده را چنان برجسته می‌کند و به سخن می‌آورد که آسودگی حضور و معنا و ساختار برهم می‌خورد. از آدورنو آموخته‌ایم که این سویه‌های سرکوب‌شده و غیر این‌همان، جزئی از هر مفهوم‌اند و انتهای برایشان نیست. از این رو، حرکت واسازی را پایانی نیست. به بیان دیگر، واسازی همواره شکست می‌خورد و همین شکست، یا به تعبیر خود دریدا، همین ناممکن بودن، واسازی را از تبدیل شدن به مجموعه‌ای از روش‌ها و فرایندهای قاعده‌مند، مصون می‌کند.

قانون، در نگاه اول، رودرروی همه آن چیزی قرار می‌گیرد که واسازی به دنبالش است. متن قانون، همواره در آرزوی وضوح زبانی بوده است.^۲ شفافیت متنی، پیوستگی ساختاری و قطعیت گفتار، چیزی است که قانون همواره در رسیدن به آن می‌کوشد و شکست می‌خورد. این تلاش و شکست مداوم، این شکاف پرنشدنی، این خلأ ابدی، همان محملی است که نظریه حقوقی در آن خانه کرده است. گویا وظیفه نظریه حقوقی همواره این بوده که ساختار، پیوستگی و قطعیت حقوق را حفظ^۳ و شکست آن را پنهان کند.

این هدف، خوب یا بد، امری غیرقابل‌وصول است. ساده‌ترین دلیلش هم این است که متن قانونی، قبل از اینکه قانونی باشد، متنی بلاغی است؛ ایجادکننده و بازتولیدکننده معنا. هرچقدر هم بخواهد با لجاجت، ماهیت بلاغی خود را انکار کند، موفق نمی‌شود. متن قانونی، قادر به ارائه یکپارچگی مفهومی و انسجام نظری نیست.

۱. مصلح علی‌اصغر و مهدی پارسا، پیشین، ص ۶۵.

2. Douzinas, Costas and Gearey, Adam. *Critical jurisprudence*, Hart Publishing, 2005, p. 69.

3. Walt., Johan van der. *Law and deconstruction*, in: "Research Handbook on Critical Legal Theory", Edited by Emiliios Christodoulidis, Ruth Dukes and Marco Goldoni, Edward Elgar Publishing, Glasgow, 2019. P. 179.

همین موضع، نقطه آغاز کار متفکرین حقوقی انتقادی در آمریکا بوده که در اواسط دهه هفتاد، ایده «تعیین‌ناپذیری حقوقی»^۱ را مطرح کردند. ایده‌ای که یک مسئله یا پرونده حقوقی را دارای پاسخ‌های متفاوت و حتی متضادی می‌داند که بنا بر تمایلات سیاسی و... حقوق‌دان، و با استفاده از استدلال‌های حقوقی متفاوت، به نتیجه می‌رسد، بدون اینکه خدشه‌ای به منطق حقوقی وارد شود. به بیان ساده‌تر، یک مسئله حقوقی، می‌تواند دو یا چند پاسخ کاملاً متفاوت داشته باشد و همه آن پاسخ‌ها، بنا بر منابع و منطق استدلالی حقوق، درست باشند و آنچه این مسیر را تعیین می‌کند، موضع و گرایش حقوق‌دان یا قاضی است. بنابراین، اعمال قاعده بر یک واقعه، کنشی خنثی نیست و همواره درگیر سطحی از انتخاب سیاسی است.^۲ این ایده از یک سو در برابر تفکر غالب فرمالیسم حقوقی مطرح شد که معتقد به در دسترس بودن یک پاسخ درون‌حقوقی متقن برای هر مسئله حقوقی است^۳ و از سوی دیگر، جوابی است به «نظریه پاسخ درست» رونالد دورکین.^۴

تأثیر واسازی^۵ ژاک دریدا در مطالب و رویکردهای مذکور، مشهود است. از ایده تعیین‌ناپذیری که ترجمان حقوقی «تصمیم‌ناپذیری» در تفکر دریدا بود^۶ تا نقد تقابل‌های دوگانه مفاهیم به مثابه یک منطق متافیزیکی^۷ و واسازی متون لجوجی که در پی کتمان متنیت خویش‌اند. در همه‌شان شبیح دریدا حاضر است. می‌توان گفت عدم تعین، فقدان توافق، سرگستگی در مواجهه با تصمیم، ناممکن بودن قطعیتی که حقوق‌دانان به دنبالش بودند و درنهایت به چالش کشیدن نظریه حقوق، خلاصه مواجهه واسازی با قانون بود.^۸

دریدا الهام‌بخش رویکردهای مختلفی در حقوق بوده است؛ از مطالعات حقوقی انتقادی گرفته تا پراگماتیسم حقوقی و واسازی حقوقی.^۹ علاوه بر این‌ها، در رویکرد فمینیستی به حقوق، از

1. Legal Indeterminacy

2. Knox, Robert. *Strategy and Tactics*, The Finnish Yearbook of International Law, V. 21, 2012, p. 201.

3. Unger, Roberto, op.cit, 1.

4. Dworkin, Ronald. "No Right Answer?" *New York Law Review*, V. 53, N. 1, 1978.

5. Deconstruction

6. Douzinas and Gearey, Op.cit, 65.

7. Derrida, Jacques. *Positions*, The University of Chicago Press, 1981, pp. 41-43.

8. Goodrich, Peter and Rosenfeld, Michel. Introduction, in: "Administering Interpretation", edited by Peter Goodrich and Michel Rosenfeld, New York, USA: Fordham University Press, 2019, p. 3.

9. Hoffmann, Florian. "Epilogue: in lieu of conclusion", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, p. 197.

نظریات دریدا استفاده شده است و حقوق‌دانان فمینیست معتقدند که کاربرد تفکر او در حقوق می‌تواند از جانب‌داری مردانه و سلسله‌مراتب جنسیتی موجود در قانون، پرده بردارد.^۱ در حقوق قراردادهای نیز واسازی مورد استفاده قرار گرفته است.^۲ در برخی موارد هم سعی شده است تا آرای قضایی با استفاده از واسازی تحلیل شوند.^۳ حتی برخی معتقدند که می‌توان از تفکر دریدا به یک نظریهٔ پسا-پوزیتیویستی حقوقی رسید.^۴ دربارهٔ اهمیت دریدا در مقولهٔ تفسیر حقوقی هم مطالب مهمی نوشته شده است. با تمام این تفاسیر، می‌شود گفت که «نباید از «دریدا و حقوق» حرف زد. این موضوع، نه یک تاریخ، بلکه تاریخ‌ها دارد. پس بهتر است بنویسیم: «دریدا» و «حقوق».^۵

این نوشتار، در پی تعمق در همین مسئله است: تأثیر واسازی یا همان دیکانستراکشن دریدا بر تفکر حقوقی؛ بررسی نسبت میان «دریدا» و «حقوق» و این سؤال که آیا می‌توان قانون را به حادثترین شکل ممکن، واسازی کرد؟ در این راه، ابتدا برخورد اولیهٔ آکادمی حقوق با تفکر دریدا بررسی می‌شود. سپس، چرایی ضرورت توجه به واسازی در مطالعات حقوقی مورد بحث قرار می‌گیرد. پس‌از آن، تأثیرات مختلف این «استراتژی» بر تفکر حقوقی، در سه دستهٔ کلی، ابزارگرا، اخلاقی و رادیکال، شرح داده و درنهایت، به پتانسیل واسازی دریدایی برای تحول نگرش به مطالعه حقوقی توجه می‌شود.

۱. واسازی و آکادمی حقوق

ورود واسازی دریدایی به جهان حقوق، از همان ابتدا تا به امروز مسئله‌ساز بوده است. اگرچه خود دریدا معتقد بود که «خانهٔ واسازی، دانشکدهٔ حقوق است، نه دپارتمان‌های فلسفه و

1. Troup, Maggie. "Rupturing the Veil: Feminism, Deconstruction and the Law", *Australian Feminist Law Journal*, N. 1, 1993, pp 63-88.

2. Dalton, Clare. "An Essay in the Deconstruction of Contract Doctrine", *YALE LAW JOURNAL*, V.94, 1985, pp 425 – 438.

3. Lloyd, Chris. CE QUI ARRIVE': "DECONSTRUCTION, INVENTION AND THE LEGAL SUBJECT OF R V R", *Australian Feminist Law Journal*, V. 37, Issue 1, 2012, 2014, pp 65 – 82.

4. Legrand, Pierre. *Jacques Derrida Never Wrote about Law*, in: "Administering Interpretation", edited by Peter Goodrich and Michel Rosenfeld, New York, USA: Fordham University Press, 2019, p. 107.

5. Legrand, Pierre, Introduction, in: *Derrida and Law*, Edited by Pierre Legrand, Routledge, 2009, p. 22.

ادبیات»،^۱ اما در همین دانشکده‌های حقوق، واسازی خود را به‌مثابه یک تهدید شناساند.^۲ پس در برخورد با آن، دیدن واکنش‌های خشمگینانه از سوی حقوق‌دانان تعجبی ندارد. مثلاً برخی از آنها گفتند که دریدا اصلاً ارزش خواندن ندارد و معنای چندانی از نظریات وی مستفاد نمی‌شود. حرف‌هایی مثل «فرایند واسازی، تأثیر عصبی بر خواننده می‌گذارد»^۳ و نوشته‌های دریدا دربارهٔ قانون «به سفسطه شباهت دارد»،^۴ واکنش‌هایی است که نظیر آن را به‌وفور می‌توان یافت.

برای نمونه، حقوق‌دان بسیار مشهوری مانند قاضی ریچارد پازنر^۵ هم با قاطعیت و بدون هیچ استدلالی می‌گوید «واضح است که واسازی، دلالت‌های غیرقابل‌پذیرشی برای تفسیر حقوقی خواهد داشت. زیرا برای به حداقل رساندن بلا تکلیفی قانونی و تصمیم قضایی، ثبات معنا امری ضروری است». ^۶ پراگماتیسم پازنر در موضعش کاملاً مشهود است: برای تصمیم قضایی، ثبات معنا ضرورتی است که با واسازی به خطر می‌افتد؛ پس نباید آن را به درون تفکر حقوقی راه داد. نوعی مصلحت‌اندیشی برای حفاظت از کاخ پر زرق و برق تصمیم قاطع قضایی. طردی به حکم ضرورت و نه بر مبنای استدلال. پس زدن موضوع، نه مواجهه انتقادی با آن.

حتی برخی از حقوق‌دانان متمایل به تفکر قاره‌ای که در سنت فلسفی، با دریدا همدل‌تر بوده‌اند، نیز وی را از نقد خویش بی‌نصیب نگذاشته‌اند. برای مثال، ویلیام کنکلین، استاد مهم فلسفه حقوق، مشکل دریدا را نه غفلت از شکل قانون، که اتفاقاً وابستگی بیش از حدش به ماهیت فرمالیستی کانتی قانون می‌داند.^۷

این مقاومت در برابر تفکر دریدا، فراتر از چند حقوق‌دان خاص و رویه‌ای آکادمیک و نهادی بوده است. همان‌طور که برنات میلر اشاره می‌کند، فلسفه حقوق، فضای اندکی در آکادمی

1. Derrida, Jacques. *Force of Law: The Mystical Foundation of Authority*, trans. Mary Quaintance, in *Deconstruction and the Possibility of Justice*, Edited by Drucilla Cornell, Michael Rosenfeld, and David Gray Carlson, Routledge, 1992, P 7.

2. Goodrich and Rosenfeld, Op.cit, 3.

3. Gehring, Petra, *The Jurisprudence of the "Force of Law"*, in: Derrida and Legal Philosophy, Edited by Peter Goodrich, F. Hoffmann, M. Rosenfeld and C. Vismann, Palgrave Macmillan, 2008, p. 55.

4. Ibid, 65.

5. Judge Richard Posner

6. Posner, Richard A. *What Has Modern Literary Theory to Offer Law?*, Stanford Law Review, V. 53, 2000, p. 205.

7. Conklin, William, *Derrida's Territorial Knowledge of Justice*, in "Reading Modern Law: Critical Methodologies and Sovereign Formations", edited by Ruth Buchanan, Stewart Motha, Sunday Pahuja, (London: Rutledge, 2012), pp 102-129.

حقوقی آمریکا دارد و بنابراین، پتانسیل واسازی در تئوری پردازی و عمل تفسیر، هنوز درک نشده است.^۱ دانکن کندی از این هم فراتر می‌رود و معتقد است که بر فضای آکادمی حقوق در آمریکا، نوعی هرمنوتیک سوءظن^۲ حاکم است و همین هرمنوتیک، دریدا، یا لاقل عدم قطعیت و شوریدگی کارهای وی را مورد نکوهش و طرد قرار داده است.^۳ البته همه این داستان طرد و برخورد عصبی، ذیل واقعیت تلخی قرار دارد که سایمون کریچلی بر آن انگشت می‌گذارد: بی‌تردید اکثر منتقدین دریدا، هیچ‌وقت آثار او را نخوانده‌اند.^۴

اما ورود واسازی دریدا به جهان تفکر حقوقی نیز الزاماً خبر خوبی نبوده است. اغراق نیست اگر بگوییم که در اکثر مواجهات متفکران حقوق با واسازی، تفکر دریدا آنچنان اهلی، رام و بی‌خطر شده که در نهایت، فرقی با یک ابزار و تکنیک حقوقی برای قرائت متن نداشته است.^۵ نکته مهم این است که چنین برخورد خنثی و بی‌خطر عالمان حقوق با یک تفکر رادیکال، به ژاک دریدا محدود نمی‌شود. گویی ما با نوعی «از آن خود سازی» تفکر مواجهیم. متفکران حقوقی، به‌طور سیستماتیک هر تفکر و ایده جدیدی را به نوع دیگری از روش و تکنیک استدلال‌ورزی مدنظر خود تبدیل می‌کنند. این «اقتصاد بلاغت‌گرا»،^۶ به تعبیر پی‌یر شلگ، چنان قدرتمند است که حتی وقتی حقوق‌دانان با ایده‌ای ضدسیستم و ضدروش نیز مواجه می‌شوند، آن را به خدمت استدلال‌ورزی و امور تکنیکی خود درمی‌آورند. چیزی که شلگ «دگردیسی خونخوارانه»^۷ می‌نامد. این نوع برخورد، محدود به تفکر سنتی حقوقی نبوده است. تفکر حقوقی

1. Goodrich and Rosenfeld, Op.cit, 4.

2. Hermeneutics of suspicion

3. Ibid.

4. Critchley, Simon. "Derrida: the Reader", *Epoché: A Journal for the History of Philosophy*, V. 10, Issue 2, 2006, p. 322.

۵. بگذریم که این واقعیت تلخ، لاقل در ایران، محدود به ژاک دریدا نمی‌شود.

۶. ذکر یک نکته در همین ابتدا مهم است: این نوشتار ادعای خام «فهم دریدای حقیقی» را ندارد و چنین هدفی، از اساس ناممکن است. همان‌طور که خود دریدا می‌گفت «هر خواندنی، هرچقدر هم وفادارانه، نهایتاً مجبور به خیانت است» و «نوشتن، سلب مالکیت از خود است». اما این واقعیت، به معنای انکار «خواندن مسئولانه» نیست. همان چیزی که دریدا بارها بر آن تأکید کرد.

7. Rhetorical economy

8. Cannibalistic transformation

9. Schlag, Pierre. "LE HORE DE TEXTE, C'EST MOI": The Politics of Form and the Domestication of Deconstruction", *Cardozo Law Review*, 11, 1990, p. 1635.

انتقادی نیز که تحت تأثیر و شوک موفقیت مقطعی جنبش مطالعات حقوقی انتقادی^۱ در آمریکا بود، از درک وسیع و عمیق کارهای دریدا دور ماند و «هر شبی را که تهدیدی علیه آن باشد، تکفیر کرد».^۲

عمده این گونه مواجهات، از تمایل دیرینه حقوق دانان به یک تفکر ساختارمند ناشی می‌شود و این تمایل آنچنان قوی است که می‌خواهد متفکر شوریده‌ای مثل دریدا را هم به چنگ آورد. اما نتیجه چنین تلاشی از پیش مشخص است. به قول یکی از نظریه پردازان: «اگر حقوق دانان می‌خواهند که از واسازی دریدا، به شکل قطره‌چکانی، نکاتی ساختارمند بیرون بکشند تا دغدغه‌های نرماتیو خود را تأمین کنند، چاره‌ای ندارند جز اینکه وی را به شدت اهلی و بی‌خطر کرده و قسمت‌های زیادی از تفکر وی را نادیده بگیرند.»^۳ البته باید اقرار کرد که آکادمی‌های حقوق، این کار را نه تنها با دریدا، که با بسیاری دیگر هم انجام داده‌اند.

پس مسئله، صرفاً برقراری رابطه میان حقوق و یک تفکر خاص نیست. در فضای علوم انسانی می‌توان این رابطه را میان همه چیز برقرار کرد. قطعاً می‌توان از دریدا و حقوق سخن گفت. کمالینکه می‌توان از فوکو و حقوق، مارکس و حقوق، رالز و حقوق سخن گفت و این نسبت‌ها را تا بی‌نهایت ادامه داد. سؤال این است که آیا می‌توان واسازی دریدا را با تمام پتانسیل‌های رادیکال‌ش، بر حقوق اعمال کرد؟ و در پاسخ باید گفت، اگر منظور از اعمال کردن، چیزی مثل اعمال قانون بر واقعیت، یا اعمال یک دانش دیگر بر حقوق باشد، پاسخ قطعاً منفی خواهد بود. به عبارت دیگر، واسازی را نمی‌توان مانند یک مدل میان‌رشته‌ای بر حقوق اعمال کرد. نمی‌توان واسازی را به شیوه «حقوق و ...» با حقوق مرتبط کرد. در این نوع ارتباط و اعمال، گویی یکی دیگری را توضیح می‌دهد، یا به بیان بهتر، یکی به کمک دیگری خودش را توضیح می‌دهد. چپستی هر کدام، از پیش معلوم است و صرفاً نسبتی برقرار می‌شود و تمام. در این کارهای میان‌رشته‌ای، چیزی که مغفول واقع می‌شود، صحبت درباره خود این رابطه و امکان

1. Critical Legal Studies (CLS)

2. Goodrich and Rosenfeld, Op.cit, 4.

۳. داستان برخورد تحکمی جنبش مطالعات حقوقی انتقادی در آمریکا با تفکرات قاره‌ای و انتقادی دیگر، خود موضوعی جالب است که پس از افول این جنبش در یکی دو دهه اخیر، موضوع بحث‌های تازه‌ای شده است.

4. Walt., Johan van der. *Law and deconstruction*, in: "Research Handbook on Critical Legal Theory", Edited by Emiliios Christodoulidis, Ruth Dukes and Marco Goldoni, Edward Elgar Publishing, Glasgow, 2019, p. 178.

برقراری آن است. در این‌گونه مطالعات، اعتبار هر دو سر این مطالعه از پیش مورد پذیرش قرار گرفته و تنها کاری که لازم است، کنار هم نشانیدن آنهاست. اگر بخواهیم با واسازی نیز همین‌گونه برخورد کنیم، چیز خاصی عایدمان نمی‌شود جز یک تکنیک در کنار سایر تکنیک‌ها، یا نهایتاً یک منش اخلاقی تکثرگرا در تصمیمات قضایی.

اما اگر بخواهیم به کمک واسازی، از خود امکان این رابطه مسئله‌سازی کنیم، حقوق و قانون^۱ را به بحران بکشیم و آن را به نقطه‌ای برسانیم که همه آن تعاریف بدیهی و مفاهیم ظاهراً بی‌چون و چرایی که محمل امن آن هستند، از نو مورد پرسش قرار گیرند و هستی قانون مسئله‌مند شود، اگر بتوان وجه تهدیدآمیز واسازی را تا نهایت آن، اگر نهایی باشد، پیش برد و بی‌ادعای رهنمون شدن معادلات موجود به سمت وضعیت بهتر، و بدون وارد کردن نظریه خاصی از بیرون، واسازی را مانند یک ویروس^۲، به جان قانون انداخت و آن را به جوش و خروش درآورد، آن چنان که خودش هستی خودش را به پرسش کشد، آن وقت می‌توان از اعمال واسازی بر حقوق سخن گفت. در واقع، در واسازی (برخلاف برجسب نسبی‌گرایی از سوی منتقدان نامطلع) ما با نوعی «خردباوری رادیکال و حاد»^۳ مواجهیم که «چون بیشترین میزان «دیگری»های متن را در خوانشش منظور می‌کند، لوگوس یکه و حاکم متن را از درون می‌پاشاند و آن را می‌شکند به هزاران دیگری تاکنون مسکوت و مغفول مانده»^۴. پس واسازی، نه دکتترین است، نه روش، نه نظریه و نه یک خطابه، بلکه «ضجه‌ای است برای عدالت»^۵.

۱. در مورد تفاوت میان دو مفهوم حقوق و قانون در تفکر دریدا، نک:

Ville, Jacques de, *Jacques Derrida: Law as Absolute Hospitality*, Routledge, 2012., pp. 146 – 157 & Legrand, 2019, Op.cit, 105 – 112.

2. Derrida, Jacques and Bennington, Geoffrey. *Jacques Derrida*, trans. Geoffrey Bennington, University of Chicago Press, 1993, pp. 91–92.

در اینجا این واژه را خود دریدا به کار می‌برد و می‌گوید که تنها موضوع کار وی، ویروس است.

۳. یا آن‌طور که پیر لگران می‌گوید، واسازی hyper-rational است.

۴. ایمانی، پویا، *ملاحظات کوتاه درباره دریدا و دکونستروکسیون در ایران*، مقاله برای مجله فرهنگ

امروز. دسترسی در: <https://independent.academia.edu/PooyaImani/>. ۲. اردیبهشت ۱۴۰۰

5. Vismann, Cornelia. "Derrida, Philosopher of the Law", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, p. 6.

۱. ضرورت واسازی برای تفکر حقوقی

دریدا، برخلاف گفتمان مسلط حقوقی، خشونت را نه امری استثنایی در قانون، که ذاتی آن می‌داند. از نظر وی، خشونت چیزی تصادفی که از بیرون وارد قانون می‌شود، نیست.^۱ «قانون، خشونت همواره مجاز است. خشونتی که خود را توجیه می‌کند یا پیش از اعمال خود، توجیه شده است».^۲ آن‌گونه که دریدا تأکید می‌کند، رابطه مورد بحث، قانون در خدمت خشونت یا خشونت در خدمت قانون نیست. بلکه قانونی است که خشونت را پیدا، مشروع و محافظت می‌کند. خشونتی که هم‌زمان درون قانون، ناشی شده از قانون و به‌مثابه آن است. پس خشونت، چیزی عارض بر قانون نیست که قانون در پی توجیه آن باشد، بلکه خود قانون است.^۳ ما از قانون، اطاعت می‌کنیم، اقتدار آن را می‌پذیریم، تجاوزش را مشروعیت می‌بخشیم و او همچنان بر فراز ما حاضر است و هم‌زمان، اعمال ما را از طریق مفاهیمی چون مسئولیت، گناه و مجازات ارزیابی می‌کند. اما دلیل این برتری آسوده قانون چیست؟

از نظر دریدا، خلاصه دلیل این تفوق آسوده این است که «نمی‌توان داستان قانون را روایت کرد». هیچ‌گاه از منشأ قانون سؤال نمی‌شود و روایتی از چگونگی پدید آمدن آن وجود ندارد. کسی حرفی درباره تک‌صدایی قانون نمی‌زند و روایتی از این نمی‌کند که چگونه از میان تمام صداها، تمام زمزمه‌ها و تمام فریادها، همین یک صدا بود که بر فراز ما ایستاد. گویی قانون، از ازل وجود داشته است. دریدا می‌گوید «قانون، حادث بودن خودش را انکار می‌کند».^۴ یا در جایی دیگر می‌نویسد: «برای برقراری اقتدار مطلقش، قانون باید بدون تاریخ باشد، بدون سفر پیدایش و بدون تبار و منشأ».^۵ لب کلام دریدا این است: «داستان ممنوعیت‌هایی که قانون در برابر ما گذاشت، داستانی ممنوعه است».^۶

1. Derrida, 1992, Op.cit. 34 – 5.

2. Ibid, P 15.

۳. حتی کسی در جایگاه هانس کلسن هم به این نکته اقرار می‌کند: «قانون و خشونت نباید به‌مثابه دو امر کاملاً متمایز از یکدیگر فهم شوند. قانون، سازمانی از خشونت است». نک:

Kelsen, Hans. *General Theory of Law and State*, Routledge, 2005, p. 21.

4. Derrida, Jacques. *Before the Law*, in: "Acts of Literature", Ed. Derek Attridge, trans. Trans. Christine Roulston, Routledge, 2017, p. 191.

5. *Before the Law*, 19.

6. Legrand, 2019, Op.cit, 143.

پس ما با چیزی مواجهیم که قدرتش، ناشی از سکوتش است. یک عنصر خود مشروع کننده، همراه با سکوتی رازآلود.^۱ سکوتی که همراه با خود، صداهای دیگر را هم خاموش کرده است: صداهایی سرکوب شده در قانون که کسی نباید از چگونگی حذف آنها سوآلی بپرسد. ما با چیزی مواجهیم که داستان پیدایشش، با سرکوب‌هایی بی‌انتهای گره خورده و تمام آن سرکوب‌ها، زیر سیطره سکوتی رازآلود، پنهان مانده‌اند.

ضرورت واسازی قانون، از همین جا می‌آید. از حذف و ساکت کردن صداهای دیگر در هنگام وضع قانون. حذفی که اتفاقاً به نام عدالت صورت گرفته و سکوتی که بر سراسر این داستان، غبار افکنده است. واسازی در این داستان وارد می‌شود، بی‌آنکه بی‌طرف و نظاره‌گر باشد. همچنان که دریدا تأکید داشت، «واسازی خنثی و بی‌طرف نیست. بلکه مداخله می‌کند».^۲ واسازی در پی گشودگی نسبت به امر مطرود و محذوف است و فراتر از آن، امر نوپا، زندگی شکل نگرفته و در حال آمدن.^۳ اگر قانون در برابر این گشودگی بایستد، واسازی، با سرنگون کردن هر ادعایی درباره تعریف و مفهوم مطلق از قانون، «نشان می‌دهد که همواره فضایی برای کنش وجود دارد».^۴

در همین زمینه، در ایران، دکتر جعفری تبار در برخی نوشته‌های خود به واسازی پرداخته و با آن درگیر بوده‌اند. ایشان، در مواجهه با واسازی دریدایی، بین دو سطح قضاوت و قانون‌گذاری تفاوت قائل می‌شوند و با وجود اینکه در کتاب دیو در شیشه، با دقت قابل‌تحسینی، به بحث واسازی دریدایی پرداخته و آن را در سطح قضاوت مفید می‌دانند،^۵ اما در کتاب بعدی خود، یعنی *منطق حیرانی*، واسازی را در امر قانون‌گذاری کاملاً مضر می‌بینند. از آنجاکه ایشان تنها حقوق‌دان فارسی‌زبانی است که تاکنون با واسازی درگیری نظری داشته‌اند، لازم است در اینجا مختصری به این نظر پرداخته شود.

خلاصه نگاه ایشان این است که نباید به قانون‌گذاری نگاهی کثرت‌گرا داشت. قانون باید در اتخاذ هنجارهای حقوقی، یگانه‌نگار و انحصارگرا باشد و رفتارهای مقابل آن را به‌جد باطل‌انگارد و رد کند. ایشان این نگاه را منجر به نفی حقوق و آزادی‌ها می‌دانند؛ چراکه پلیدی و پاکی را در

1. Buonamano, Op.cit.

2. Derrida, 1981, Op.cit, 76.

3. a venir / to come

4. Legrand, 2019, Op.cit, 116.

۵. جعفری تبار، حسن، *دیو در شیشه*، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۶، صص ۲۲۸ - ۲۳۵.

یک آن به رسمیت می‌شناسد.^۱ ایشان برای مثال، به دوگانهٔ حریت و بردگی اشاره می‌کند که قانون مدنی، به شکلی انحصارگرایانه، اولی را بر دومی که مورد حمایت فقیهان بود، ترجیح داد.^۲ در نقد این نگاه باید از دو زاویه وارد شد: نخست اینکه این تلقی از واسازی، همان تلقی ابزارگرایانه‌ای است که حقوق‌دانان دههٔ هفتاد و هشتاد آمریکا و نسل اول مطالعات حقوقی انتقادی، نسبت به واسازی داشتند؛ روشی که می‌توان آن را برای برانداختن هر سلسله‌مراتب ارزشی به کار برد؛ فارغ از اینکه موضع ما از نظر اخلاقی یا سیاسی چه باشد. خواهیم دید که خود دریدا مخالف این تلقی از واسازی بود^۳ و بر آن بود که واسازی خنثی نیست و از موضعی اخلاقی وارد می‌شود. فراموش نکنیم که واسازی قانون، همواره به سمت عدالت است.

همین نکته، مبنایی برای نقد دوم این دیدگاه است: آیا نقد تک‌صدایی قانون، به معنای تجویز هر نوع کنشی است؟ جست‌وجوی دیگری سرکوب‌شده، کنشی است که تصلب را از متن قانون می‌گیرد و این کنش، یک آن و لحظه پایان یافتنی نیست که وظیفه‌اش به پایان رسد. کنش واسازی، همواره ناتمام است و در جست‌وجوی امر سرکوب‌شده از موضعی اخلاقی، به سوی عدالت. این حرکت، برخلاف تلقی دکتر جعفری‌تبار، منجر به نفی حق و آزادی نمی‌گردد، بلکه برعکس، به رهایی حقوق و آزادی‌ها از کلام متصلب قانون، و جان‌بخشی دوباره به آنها می‌انجامد. آزادی، جانس را از متن قانون نمی‌گیرد، بلکه کنش انسان، خالق آزادی است و قانون، آزادی محصول کنش انسان را، در قالب یک نظام حقوقی درمی‌آورد. این نظام حقوقی، ادعای شناسایی آزادی دارد، اما به‌ناچار، از یک جانب - جانب حاکم - سخن می‌گوید و بسیاری جوانب دیگر را ساکت می‌کند. کنش واسازی اما، رستگارکنندهٔ مفهوم آزادی از کلام حاکم است. امروز در کجای جهان می‌توان یک نظام حقوقی یافت که در قانونش، آزادی را نپذیرفته باشد؟ تمام حاکمان، امروز ادعای آزادی دارند و این ادعا در قانونشان متجلی است. حق، آزادی و دیگر مفاهیم رهایی‌بخش را باید از چنگال کلام حاکم رستگار نمود و سرکوب درون آن را یافت و به

۱. جعفری‌تبار، حسن، *منطق حیرانی*، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۹، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. جالب است که دکتر جعفری‌تبار در کتاب *دیو در شیشه*، به نحو محققانه و دقیقی به این نکته اشاره می‌کند، اما در کتاب *منطق حیرانی*، واسازی را با بسیاری از رویکردهای دیگر، یکی کرده و همه را «هگلیانیست» و «کثرت‌گرا» می‌نامند. درحالی که تفاوت بسیاری میان رویکردها و مکاتب مورد نقد ایشان در آن کتاب وجود دارد.

آن صدا داد. حرکتی ناتمام، اما ضروری. این حرکتِ مسئولانه، همانی است که دریدا به آن فرامی‌خواند.^۱

۲. رویکردهای واسازانه^۲ حقوقی

پس از توجه به ضرورت واسازی، اکنون وقت آن رسیده که به بررسی نگرش حقوق‌دانانی که این ضرورت را درک کرده و تلاش‌هایی را در راه اعمال واسازی بر حقوق انجام داده‌اند، پرداخت و در یک تقسیم‌بندی کلی، انواع آنها را مشخص نمود. در کل می‌توان کارهایی را که تا به امروز به نسبت میان واسازی و حقوق پرداخته‌اند، در سه رویکرد مختلف تقسیم‌بندی کرد: رویکرد ابزارگرا، رویکرد اخلاقی و رویکرد رادیکال. در ادامه، نگاهی به این هر سه می‌اندازیم.

۲.۱. رویکرد ابزارگرا

در برخورد اولیه مطالعات حقوقی انتقادی با دریدا، واسازی برای افشای دوگانه‌های ایجادگر سلسله‌مراتب به کار گرفته شد. مثل همان کاری که دریدا در رابطه میان گفتار و نوشتار انجام می‌دهد. این حقوق‌دانان بر مبنای برداشت اولیه‌شان از تفکر دریدا، در پی افشای مفاهیم و نظریاتی برآمدند که در نظام حقوقی، به‌طور سنتی و بدون دلیل مشخص، تفوقی بی‌چون‌وچرا داشتند. در نتیجه چنین نگرشی، واسازی به‌مثابه یک تکنیک و فن استدلال جا افتاد که متفکران حقوقی، چپ‌گرا یا راست‌گرا، می‌توانند از آن استفاده کنند. «فنی برای درافتادن با تقسیم‌بندی‌های دوگانه‌ای که وجودشان متقابلاً به هم وابسته است (عمومی/خصوصی، واقعیت/ارزش و...) و به همین دلیل، معنایشان همواره به تعویق می‌افتد و معلق است».^۳ «سلاحی علیه هرگونه اصل جاافتاده و ثابت در تفکرات حقوقی».^۴ روشی خنثی از نظر سیاسی که قادر است در راستای واژگون کردن سلسله‌مراتب مفهومی یک نظریه یا قاعده به کار رود. البته موقتاً! تا وقتی شخص دیگری بیاید و آن را به‌جای خود برگرداند یا سلسله‌مراتب جدیدی بنا کند.

۱. البته در این مقاله فرصت پرداختن بیشتر به ابعاد دیگر دیدگاه ایشان در این زمینه نیست. اما می‌توان در مکاتباتی مجزا، این بحث را پیش برد.

2. Deconstructive

3. Norris, Christopher, "Law, Deconstruction, and the Resistance to Theory", *Journal of Law and Society*, V. 15, N. 2, 1988, p. 167.

4. Ibid, p 166.

یک مثال کلاسیک و از جمله نخستین نوشته‌های صریح در این زمینه، مقاله‌ای است که در پی «واسازی» برگه‌های احضاریه دادگاه است. چارلز یابلون در آن مقاله، نشانه‌های موجود در این برگه‌ها را واسازی می‌کند و از اقتدار پنهان در برگه‌های احضاریه، پرده برمی‌دارد.^۱ سوبیه‌های راست‌گرای این دیدگاه به‌جایی می‌رسد که می‌خواهد از تفکر دریدا، یک پوزیتیویسم آنگلو‌ساکسونی کلاسیک بیرون بکشد^۲ که البته منشأ این نگاه، تفکری است که واسازی را کلاً متعلق به جریان فلسفه تحلیلی می‌داند.^۳

این قرائت از دریدا، جمله مشهور وی که «هیچ برون‌متنی وجود ندارد»^۴ را دال بر تمایز میان زبان و واقعیت می‌داند. درحالی‌که متن برای دریدا در برابر «واقعیت» ناپستاده است، بلکه «متن» در ساختن «واقعیت» درگیر است. به‌بیان دیگر، واقعیت، متنیت دارد و متنیت داشتن از واقعیت جدایی‌ناپذیر است. یا به قول خود دریدا، «کسی نمی‌تواند به «واقعیت» ارجاع دهد، مگر در یک تجربه تفسیری»^۵ و همین مسئله، دلیل و چرایی این گزاره است که «هیچ برون‌متنی وجود ندارد» یا «زندگی یک متن است».^۶

«پاسخ رسمی گفتمان حقوقی به «هیچ برون‌متنی وجود ندارد» دریدا، به‌احتمال بسیار زیاد این خواهد بود که "برون‌متن، منم" ^۸ ^۹ به بیانی دیگر، در همان لحظه‌ای که واسازی می‌خواهد وارد قلمرو حقوق شود، متفکران حقوقی خودشان را جایی فراتر و بیرون از دسترسی واسازی قرار

1. See: Yablon, Charles m. "Forms", *Cardozo Law Review*, V. 11, 1990, pp 1349 – 1359.

2. See: Briggs, Robert. *Just Traditions? Deconstruction, Critical Legal Studies, and Analytic Jurisprudence*, Social Semiotics, V. 11, Issue 3, 2001, pp 257-274.

3. See: Wheeler, Samuel. C. *Deconstruction as Analytic Philosophy*, Stanford University Press, 2000.

4. Derrida, Jacques. *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Johns Hopkins University Press, 1998, p. 158.

۵. «Il n'y a pas de hors-texte». برای مشاهده مباحثی درمورد ترجمه درست این عبارت و اشتباه‌هایی که حتی دامان جان سرل و هابرماس را نیز گرفت، ن. ک:

Deutscher, Max. "Il n'y a pas de hors-texte" - once more, *Symposium : Canadian journal of continental philosophy*, V.18 N. 2, 2014, pp 98-124.

ایمانی، پیشین.

6. Derrida, Jacques. *Limited Inc*, Trans. Jeffrey Mehlman and Samuel Weber, Northwestern University Press, 1988. P. 148.

7. Derrida, 2004, Op.cit, 27.

8. Schlag, 1990, Op.cit, 1637.

۹. "La loi, c'est moi" در اینجا شلگ به جمله معروف لویی چهاردهم "Le hore de texte, c'est moi"

اشاره دارد و گویی می‌خواهد بگوید منطق درونی حقوق، تفاوت چندانی با منطق لویی چهاردهم ندارد.

می‌دهند. در این نگاه، خود، بیرون از متن است، عقلانیت و یکپارچگی دارد و منشأ کنش اخلاقی و سیاسی است. اما بیرون قرار دادن خود از متن، به‌نوعی چرخاندن واسازی و گذاشتن آن بر روی سرش است و کاملاً برعکس آنچه دریدا همیشه تأکید داشت.^۱

مهم‌ترین چهره‌ای که این دیدگاه را توسعه داد و تأثیر کارش به حدی بود که تا یک دهه، فضای آکادمیک آمریکا تحت تأثیر واسازی قرار گرفت،^۲ جک بالکین، استاد حقوق اساسی دانشگاه ییل، بود. بالکین، واسازی را به‌مثابه تکنیکی مانند سایر انواع منطق حقوق، خنثی و در خدمت استدلال حقوقی درآورد. وی تفکر واسازانه را صرفاً یک «کنش بلاغی و رتوریک» می‌داند که «قابلیت استفاده برای خیر یا شر را دارد».^۳

او واسازی را کاملاً برخلاف آنچه دریدا بارها متذکر شده بود،^۴ «ابزاری تحلیلی» و «کنشی شکلی و غیراخلاقی» تعریف می‌کند و البته اقرار می‌کند که نگاه وی به واسازی، همانی نیست که دریدا مدنظر داشت.^۵ از نظر او، «برای نشان دادن اینکه واسازی چطور در خدمت شر قرار می‌گیرد، نیاز به تلاش چندانی نیست»^۶ و در این راستا، مثال‌هایی هم می‌آورد.^۷

1. Edmundson, Mark. "The Ethics of Deconstruction", *Michigan Quarterly Review*, V. 27, N. 4, 1988, p.628.

2. Mailey, Richard, Deconstruction and law: a prelude to a deconstructive theory of judicial interpretation, LL.M(R) thesis., University of Glasgow, 2012, p. 66.

3. Balkin, Jack. M. "Being Just with Deconstruction", *Social & Legal Studies*, V. 3, N. 3, 1994, p. 393.

۴. یکی از صریح‌ترین موارد: «ساختارشکنی یک روش نیست و امکان ندارد به یک روش بدل شود. به‌خصوص اگر بر دلالت‌های فنی و نظام‌نامه‌ای واژه تأکید شود. حقیقتی است که در برخی محافل دانشگاهی یا فرهنگی (به‌خصوص در ایالات متحده)، «استعاره» فنی و روش‌شناختی که به‌نظر می‌رسد الزاماً به واژه ساختارشکنی پیوست شده، اغواکننده بوده و باعث گمراهی شده است. بحث‌هایی که در این محافل مطرح است، از همین‌جا نشئت می‌گیرد: آیا ساختارشکنی ممکن است به روشی برای خواندن و تفسیر تبدیل شود؟ آیا نهادهای دانشگاهی می‌توانند ساختارشکنی را بومی کنند و با شرایط تطبیق دهند؟»

ژاک، دریدا، **نامه‌ای به یک دوست ژاپنی**، ترجمه فرزانه سجودی، زیبا شناخت، نیمه دوم ۱۳۸۰، شماره ۵، ص ۱۹۷؛

Derrida, Jacques. *Dissemination*, trans. Barbara Johnson, University of Chicago Press, 1983, p. 271.

5. Balkin, 1987, Op.cit, 746.

6. Balkin, Jack. M. "Tradition, Betrayal, and the Politics of Deconstruction", *Cardozo Law Review*, V. 11, 1990, pp 1613 -30.

7. Balkin, Jack. M. "Transcendental Deconstruction, Transcendent Justice", *Michigan Law Review*, V. 92, 1994, pp 1131 - 86.

مشکل اصلی رویکرد بالکین (و اساسی به مثابه یک جعبه‌ابزار)، این است که «در همان لحظه‌ای تلاش می‌کند و اساسی را وارد حقوق کند، با تبدیل و اساسی به یک گفتمان سنتی، بار دیگر حقوق را بیرون از دامنه و اساسی قرار می‌دهد».^۱ وی با تأکید بر «تغییر و اصلاح»^۲ و اساسی برای مدنظر قرار دادن «ضروریات و دغدغه‌های آکادمیک حقوقی»^۳، بنای پراگماتیسمی را می‌نهد که حقوق را در برابر هر نوع تفکر انتقادی و رادیکال، مصون می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، و اساسی در پی به صدا درآوردن ساکت‌شدگان است. اما در مسیر مدنظر بالکین، با استفاده از یک سری «تکنیک‌های و اساسانه»^۴ صدای دیگری، خفه می‌شود تا متدلوژی مدنظر متفکر حقوقی کارکرد داشته باشد. رویکرد بالکین را می‌توان نمادی از کلیشه تفکر حقوقی دانست و به همین دلیل بود که «باعث خوشحالی بسیاری از متفکرین حقوقی آمریکایی شد؛ چراکه دیگر مجبور نبودند با پتانسیل رادیکال و اساسی مبارزه کنند».^۵ پس می‌توان آن را گامی در مسیر نابودی و اساسی دانست.

در اینجا ما شاهد یک ابزارانگاری ایدئولوژیک هستیم. نسخه بالکین از و اساسی نمونه عالی چیزی است که پارادایم مسلط مطالعات حقوقی انتقادی به دنبال آن است. در واقع، برخورد فرمالیستی با و اساسی و بردن آن در درون یک مجموعه قواعد و فنون مشخص، ویژگی بارز و اساسی مطالعات حقوقی انتقادی است.

۲.۲. رویکرد اخلاقی

می‌شود گفت مهم‌ترین مباحثی که بر رابطه میان دریدا و حقوق متمرکز بوده‌اند، در قالب این رویکرد جا می‌گیرند. در این تفسیر از دریدا، امانوئل لویناس و فلسفه اخلاق وی که مبتنی بر رابطه با «دیگری» است و البته تأثیر بسیار زیادی در تفکر دریدا داشته، نقش محوری دارد. یکی از نخستین و مهم‌ترین کتاب‌هایی که بر سویی‌های سیاسی-اخلاقی و اساسی تأکید گذاشت، نیز بر همین جنبه متمرکز بود.^۶ در یک نگاه کلی می‌توان هدف این جریان را رها کردن و اساسی از

1. Schlag, 1990, Op.cit, 1640.

2. Balkin, 1994, Op.cit, 1132.

3. Balkin, 2005, Op.cit, 719.

4. Balkin, 1994, Op.cit, 1137.

5. Schlag, Pierre. "A Brief Survey of Deconstruction", *Cardozo Law Review*, V. 27, 2005, p. 748.

6. Critchley, Simon. *The Ethics of Deconstruction: Derrida and Levinas*, Edinburgh University Press; 3rd edition, 2014.

حصاری دانست که دپارتمان‌های نقد ادبی، خصوصاً در دانشگاه ییل، به دور آن کشیده و واسازی را به ابزاری برای نقد و قرائت متن تبدیل کرده بودند.

اینکه آیا سوپیه اخلاقی واسازی، معیارهای مشخصی برای قضاوت یا کنش اخلاقی به دست می‌دهد یا نه، مسئله‌ای مهم در تفکر حقوقی واسازانه است. عده‌ای در پی ارائه قرائتی هستند که علاوه بر تأکید بر سوپیه انتقادی، نگاهی عمل‌گرا و ایجابی نیز از دیدگاه دریدا به قانون به دست دهد. از این منظر، واسازی حتی اگر چارچوب نرماتیو کاملی ارائه ندهد، اما بدون شک مرزهای کنش سیاسی را تعریف می‌کند. از سوی دیگر اما مثلاً میشل رازنفلد، یکی از مهم‌ترین متفکرین این عرصه، سوپیه اخلاقی واسازی را ناکافی می‌داند و معتقد است که «دریدا در ارائه معیاری برای تشخیص یک قانون ناعادلانه از یک قانون بیشتر ناعادلانه، شکست می‌خورد».^۱

در کل، اهمیت سوپیه اخلاقی واسازی در این میان به حدی است که آن را می‌توان یکی از عوامل مهم تجدید حیات تفکر انتقادی حقوقی دانست. در اواخر دهه هشتاد، هنگامی که به نظر می‌آمد عمر جنبش مطالعات انتقادی حقوقی، پس از تمرکز زیاد از حدش بر مسائل تکنیکی، زیبایی‌شناسی و تفسیر روش‌مند به سر رسیده است و بسیاری از هواداران این جنبش در حال تجدیدنظر در مواضع گذشته خود بودند، توجه به سوپیه اخلاقی واسازی علاوه بر بُعد روش‌مند آن، برای این حقوق‌دانان «نقطه شروعی دوباره بود در جستجوی راهی جدید، برای رسیدن به نتایج سازنده بیشتر».^۲

مهم‌ترین چهره این جریان، بی‌شک دروسیلا کورنل^۳ است. وی که فراتر از حقوق‌دان، یک فیلسوف مهم و یک فمینیست رادیکال است، نخستین کسی بود که به این موضوع پرداخت که دریدا صرفاً یک «نسبی‌گرا»، و واسازی، یک روش نیست، بلکه «بعدهی اخلاقی» در تفکر دریدا وجود دارد. دغدغه کورنل، «ضرورت گشودن جایگاه امر اخلاقی در دل واسازی بود».^۴

1. Rosenfeld, Michel. *Law against Justice and Solidarity: Rereading Derrida and Agamben at the Margins of the One and the Many*, in: "Administering Interpretation", edited by Peter Goodrich and Michel Rosenfeld, New York, USA: Fordham University Press, 2019, p. 83

2. Rosenfeld, 2019, Op.cit, 61.

3. Drucilla Cornell

4. Cornell, Drucilla. "The Thinker of the Future" – Introduction to *The Violence of the Masquerade: Law Dressed Up as Justice*, *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, p. 126.

استدلال کورنل را خلاصه‌وار می‌شود به این صورت مطرح کرد: از نظر لویناس، دیگری است که من را می‌سازد. دریدا این موضع را از لویناس اقتباس و بر/امر تکین^۱، در برابر/امر عام^۲ تأکید می‌کند. این تأکید، چیزی فراتر از حقوق و وظایف تعریف‌شده در یک نظام حقوقی را مدنظر دارد. کورنل بر این موضع است که قاضی، در قبال طرفین دعوا که به دادگاه می‌آیند، و نه در قبال نظام حقوقی، مدیون است.^۳ واسازی می‌تواند رویکرد و محملی در تصمیم‌گیری قضایی باشد و تأکیدش بر امر تکین، پتانسیل این را دارد که نظام حقوقی را به سوی تغییرات بسیار بنیادینی رهنمون شود.

بعدها کورنل با تأکید بیشتری از وجود ایده اخلاقی در واسازی دفاع می‌کند^۴ و فراتر از آن، ادعا می‌کند که واسازی به ما، مبنایی برای یک امکان یوتوپایی و آینده‌ای نو به دست می‌دهد.^۵ البته نظریه کورنل، علی‌رغم اهمیت بسیارش، قابل انتقاد است. این رویکرد، مسئولیت اخلاقی را صرفاً به یک نقش حرفه‌ای در نظام حقوقی تبدیل می‌کند. مشکل نظریه کورنل آنجاست که وی در پی جاری شدن تمام پتانسیل‌های واسازی، در چارچوب نظام حقوقی موجود و فرایند قضایی‌اش است. نتیجه حاصله اما، از بین رفتن وجه رادیکال جنبه اخلاقی واسازی و تبدیل آن به یک توصیه اخلاقی تکررگراست. اگر واسازی را به یک توصیه اخلاقی صرف تقلیل دهیم، در وهله اول همان وجه یوتوپایی و میسینیک مدنظر کورنل را از آن گرفته‌ایم و به دلیل همین مسئله بود که دریدا در استفاده از واژه «اخلاقی» تردید داشت.^۶

همچنین می‌توان به پیر لگراند، حقوق‌دان فرانسوی، نیز اشاره کرد که با مطالعه گسترده در آثار دریدا، در پی این است که در برابر رویکرد عقل‌محور و پوزیتیویستی حاکم بر مطالعات تطبیقی حقوق، واسازی را به مثابه رویکرد جایگزین، وارد این عرصه از حقوق نماید.

1. The singular
2. The general
3. *ibid.* at 143.

این موضع کورنل را مقایسه کنید با موضع نیکلاس لومان در تأکیدش بر مسئولیت در قبال سیستم. ن. ک:

Teubner, Gunther. *Economics of Gift - Positivity of Justice: The Mutual Paranoia of Jacques Derrida and Niklas Luhmann, Theory, Culture and Society*, V. 18, 2001, pp 29 – 47.

4. Cornell, Drucilla. *Rethinking Legal Ideals after Deconstruction*, in: *Law's Madness*, Edited by Austin Sarat Lawrence, Douglas Martha and Merrill Umphrey, University of Michigan Press, 2003, p.147.

5. *Ibid.*, p 149.

6. Derrida, Jacques, *A Taste for the Secret*, by Maurizio Ferraris, Polity, 2001, pp. 84- 5.

از نظر وی، رویکرد غالب حقوق تطبیقی، تلاش آن برای یکی کردن تفاوت‌ها در یک واحد مشخص است. درحالی که هیچ چیز با خودش این‌همان نیست. فرهنگ من با هویت من متفاوت است. هیچ آلمانی واقعی، فرانسوی واقعی یا انگلیسی واقعی وجود ندارد و به همین ترتیب، هیچ نسخه واقعی از حقوق آلمانی، فرانسوی یا انگلیسی موجود نیست.

وی، متأثر از دریدا، معتقد است که «هر کنشی که در پی بستن متن است، محکوم به شکست است و بقایایی از دیگری سرکوب شده را جا می‌گذارد»^۱ و «وظیفه حقوق‌دان تطبیقی است که همین ردها را در متن قانون ببیند»^۲ آنها را دنبال کند و مانع سرکوب آنها در یک قالب تعیین شده از بالا شود. حرکت حقوق‌دان تطبیقی باید معطوف به دیگری باشد، نه تقلیل تفاوت‌ها و یکی کردنشان.^۳ از نگاه او، اگر ما در حقوق تطبیقی به دنبال یک نظام بدون شکاف مبتنی بر عقلانیت باشیم، ایدئولوژی و نگرش غالب در پس بسیاری از این تقسیم‌بندی‌ها را نمی‌بینیم.

بسته‌بودن مفاهیم در رویکرد غالب حقوق تطبیقی و بی‌پایان بودن آنها در تفکر دریدا، دو قطب در برابر هم هستند که یکی از تفاوت فرار می‌کند و در پی پنهان کردن آن در تقسیم‌بندی‌های کلی است، اما دیگری هیچ مفهومی را بسته نمی‌داند و «رد»^۴ های یک مفهوم را تا آنجا که بتواند، پی می‌گیرد و برای این مسیر، پایانی نمی‌بیند.

۳.۲. رویکرد رادیکال

رویکرد حقوقی رادیکال به تفکر دریدا هنوز کاملاً شکل نگرفته است و نمی‌توان از چنین دیدگاهی به‌صورت منسجم سخن گفت. اما می‌توان به نسل سوم نحله بریتانیایی مطالعات حقوقی انتقادی^۵ اشاره کرد که «گرایش به متفکرانی مثل فوکو، فروید و دریدا را نه به‌عنوان جایگزینی برای مارکسیسم، بلکه با هدف پر کردن خلأهای تفکر رادیکال حقوقی، مدنظر قرار می‌دهد»^۶. رویکرد رادیکال حقوقی به دریدا، نه مانند ذهنیت کلاسیک حقوقی، تکنیک‌زده است

1. Legrand, Pierre. "Siting Foreign Law: How Derrida Can Help", *Duke Journal of Comparative & International Law*, V. 21, 2011, p. 598.

2. Ibid, p 600.

3. Legrand, 2005, Op.cit, 715.

4. Trace

۵. مباحث نسل اول این نحله، در دهه هشتاد و اوایل دهه نود، متمرکز بر زیبایی‌شناسی بود و مباحث نسل دوم، در دهه نود و اوایل قرن ۲۱، متمرکز بر اخلاق.

6. Douzinas, Costas. "A Short History of the British Critical Legal Conference or, the Responsibility of the Critic", *Law and Critique* V. 25, N. 2, 2014, p. 193.

و نه می‌خواهد توصیه‌ای صرفاً اخلاقی از تفکر دریدا بیرون بکشد؛ بلکه با توجه به رابطه دریدا و مارکس، تلاش دارد تا از پتانسیل رادیکال واسازی نهایت استفاده را ببرد و آن را حرکتی مبارزه‌جویانه علیه نظم سلطه می‌بیند.

مهم‌ترین مثال در این زمینه، کاستاس دوزیناس،^۱ استاد برجسته فلسفه حقوق دانشگاه برکبک لندن، است که از طریق توجه به رابطه مارکس و دریدا، هدف تفکر انتقادی حقوق را مقاومت می‌بیند و در این راه، به‌طور قابل‌تحسینی از خوانش‌های مذکور در بالا فراتر می‌رود و همچون دریدا بر ماهیت توتالیتیر لیبرال دموکراسی تأکید می‌کند. نکته قابل‌تحسین دیگر در کار وی که البته در اینجا نیز بسیار به دریدا نزدیک می‌شود، این است که دوزیناس بر تصویری از cosmos تأکید می‌کند که «شهر را ریشه‌کن می‌کند، هرگونه اصالت را برمی‌اندازد، تمام حاکمیت‌ها و هژمونی‌ها را به مبارزه می‌طلبد و ورای دولت-ملت می‌رود».^۲ بر همین مبناست که دوزیناس از انگاره «جهان‌وطنی در راه» سخن می‌گوید و آن را به گونه قابل‌تأملی با انگاره دریدا از «بین‌الملل جدید» در کتاب *اشباح مارکس* مقایسه می‌کند. جایی که دریدا با صراحت از ضرورت تغییر بنیادین نظم بین‌الملل و مفاهیم آن سخن می‌گوید.^۳

در این رویکرد، مسئله اصلی، توجه به همان خشونت است که همواره یک نظم حقوقی در پس خود پنهان کرده است و با یک نگاه صرفاً اخلاقی، برچیده نخواهد شد. همان خشونت که «به‌مرورزمان در زیر سایه «قانونی بودن» فراموش می‌شود و اتفاقاً یکی از راه‌های فراموشی آن، ایجاد رویکردهای مسلط تفسیر حقوقی است».^۴ به قول دریدا، به‌محض پیروزی، «مدل‌های تفسیری برای معنا دادن، ضرورت بخشیدن و فراتر از همه مشروعیت دادن به خشونت به کار رفته، ایجاد می‌شوند و گفتمانی خود مشروع‌ساز برقرار می‌کنند».^۵ تا جایی که هم‌صدا با روبرت کاور می‌توان گفت: «تفسیر حقوقی، در میانه درد و مرگ خانه کرده است».^۶

1. Costas Douzinas

2. Douzinas, Costas, *Human Rights and Empire: The Political Philosophy of Cosmopolitanism*, Routledge-Cavendish, 2007, p. 294.

3. Derrida, Jacques. *Specters of Marx: The State of the Debt, The Work of Mourning & the New International*, Routledge, 2006, p. 105.

4. Douzinas, Costas. "Violence, Justice, Deconstruction", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, p. 175.

5. Derrida, 1992, Op.cit, 36.

6. Cover, Robert. "Violence and the Word", *Yale Law Journal*, V. 95, 1986, p. 1601.

در مواجهه با این موضع، تکلیف فرهنگ حقوقی آنگلو فون مشخص است. این تفکر در برابر چنین نگاهی مقاومت و آن را طرد می‌کند و این امر، همان‌طور که پیتر گودریچ می‌گوید، ناشی از مقاومت این فرهنگ در برابر تفکر «قاره‌ای» است.^۱ این تفکر در پی یافتن مبنایی مشروع، معنایی اصیل و زبانی شفاف برای قانون است. واسازی اما نشان می‌دهد که این ادعا تا چه اندازه واهی است: «خشونت آغازین و وجه استعاری متن، رسیدن به چنین هدفی را ناممکن»^۲ و چنین منطقی را متزلزل می‌کند. تزلزلی که به قول دانکن کندی در ذهن این حقوق‌دانان، «مثل از بین رفتن باور به خداست».^۳

اما جدای از تفکر حقوقی کلاسیک، آنچه مهم است، روشن شدن تکلیف مطالعات انتقادی حقوق با واسازی است. این تفکر باید راه خود را مشخص کند تا پروژه‌اش منجر به نوعی کانفورسیم آکادمیک نشود و در این مسیر، دو راه را در برابر خود می‌بیند:

یک راه در پی نگاه به قانون به مثابه شکلی از سیاست است؛ نوعی فرمالیسم جدید. استفاده از قانون برای تحول و تغییر، بدون داشتن اعتقاد به آن. استفاده از شر برای رسیدن به خیر. چنین نگاهی شاید بیش از همه از سوی مارتی کاسکنیمی در حقوق بین‌الملل، با نام «فرهنگ فرمالیسم» تئوریزه شده باشد.^۴ وی در پی بارگذاری مجدد قانون به مثابه «کنشی است که نیازی به اعتقاد به آن نیست»^۵ مشابه این تفکر را می‌توان در نظریه «جنگ‌افزایی حقوقی»^۶ و همین‌طور طیف اصلاح‌طلب نظریه‌پردازان مارکسیست حقوق بین‌الملل مشاهده کرد.

1. Goodrich, 2001, Op.cit, 2034.

2. Douzinas, Costas. Warrington, Ronnie. "On the Deconstruction of Jurisprudence": Fin(n)is Philosophiae, *Journal of Law and Society*, V. 14, 1987, p. 33.

3. Kennedy, Duncan. *The critique of rights in Critical Legal Studies*, in: *Left Legalism/Left Critique*, Ed. Wendy Brown and Janet Halley, Duke University Press, 2002, p. 192.

4. Koskeniemi, Martti. *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*, Cambridge University Press, 2006, p. 571.

5. Hoffmann, 2008, Op.cit, 198.

6. Lawfare

چارلز دانلپ چهره اصلی در تئوریزه کردن این اصطلاح است و آن را به «استفاده از حقوق مانند یک ابزار نظامی برای رسیدن به هدف» تعریف می‌کند. ن.ک:

Dunlap, Jr. Charles J. "Lawfare Today: A Perspective", *Yale Journal of International Affairs*. V. 3, 2008, p. 146.

در حقوق بین‌الملل، بیش از همه دیوید کندی خصوصاً در کتاب «درباره جنگ و قانون».
Kennedy, David, *Of War and Law*, Princeton University Press, 2006.

و همین‌طور سوزان مارکس در مقاله زیر با این نظریه درگیر بوده و در هوای آن پرسه زده‌اند. ←

این رویکرد، به نوعی تکرار همان کاری است که روبرتو اونگر، یکی از مهم‌ترین چهره‌های تفکر انتقادی حقوق، انجام داد: «خود را از مقام پیامبر، به مقام کشیش تنزل داد تا از قانون استفاده استراتژیک بکند».^۱ نقش مهم کاسکنیمی، تئوریزه کردن این تلاش‌هاست: اینکه ما با چمدانی مواجهیم که نمی‌توانیم آن را به راحتی رها کنیم. باید آن را با خود حمل کنیم، حتی اگر بدنام باشد. نگاهی که «در عین انتقادی بودن، رؤیایا و ارزش‌های حقوقدانان را، هرچقدر هم که خام باشند، نابود نکند».^۲

نتیجه فرهنگ فرمالیسم چیزی جز تأکید بر ضرورت نظم موجود نیست، اما این بار از زبان نظریه پردازان انتقادی. در بدترین حالت، فرهنگ فرمالیسم جوازی است برای کنش قانونی بی‌تعهد و در بهترین شکل، توصیه‌ای اخلاقی به کنشگران حقوقی و در نهایت، بازتولید نظم حاکم. به قول یکی از حقوق دانان، کاسکنیمی «انتخاب کرده که درون نظم لیبرال باقی بماند و نظریه‌اش، تأکیدی است بر ابدی بودن سیستم».^۳

این راه را می‌توان برخورد محافظه کارانه تفکر انتقادی حقوق با سویه رادیکال واسازی دانست. اما این تنها مسیر پیش روی تفکر انتقادی حقوق نیست. راه دوم، بازگشت به ریشه‌های اعتراضی مطالعات حقوقی انتقادی و نقد فرهنگ فرمالیسم است. میان قانون، عدالت و قدرت رابطه عمیق‌تر و پیچیده‌تری وجود دارد که نمی‌توان آن را به راحتی در قالب «فرهنگ فرمالیسم» حل کرد و به پتانسیل تغییردهنده قانون، به عنوان استراتژی رهایی بخش امید بست. فرارفتن از بنیان‌های متافیزیکی، یا به تعبیر گودریچ، توت‌های قانون،^۴ ما را قادر می‌سازد همراه با دریدا، مغاک بی‌پایان خشونت و جنون نهفته در بنیان قانون را ببینیم. قانون با تصمیمی فراتر از خودش تبدیل به قانون می‌شود؛ با تصمیمی غیرقانونی. پس سیاست، پیش از قانون می‌آید، نه همراه با آن و این، همان نکته‌ای است که کاسکنیمی مایل به دیدن آن نیست.

←Maks, Susan. "State-Centrism, International Law, and the Anxieties of Influence", *Leiden Journal of International Law*, V. 19, 2006, pp 339-347.

1. Hoffmann, 2008, Op.cit, 196.

2. Rasulov, Akbar. "A Marxism for international law: a new agenda", *European Journal of International Law*, V. 29 N. 2, 2018, p. 654.

3. Kotiaho, Paavo. "A Return to Koskeniemi; or the Disconcerting Co-Optation of Rupture", *German Law Journal*, V. 13, 2012, p. 494.

4. Goodrich, 2001, Op.cit, 2054.

واسازی، به‌مثابه حفظ امید به عدالتی بیرون از قانون، نه نوعی یوتوپیا، بلکه شبیحی است که در میان خشونت بی‌پایان قانون خانه کرده و مسئولیتی اخلاقی به گردن ما می‌نهد.^۱ مسئولیتی که خود را در ایده‌ی دریدایی «بین‌الملل جدید» متجلی می‌سازد و از ما می‌خواهد که همواره در تلاش برای سرنگونی قانون باشیم.

1. Hoffmann, 2008, Op.cit, 195.

نتیجه‌گیری

قانون، از طریق دو افسانه، کسب مشروعیت می‌کند: اولی، افسانه «پدر بنیان‌گذار» است که روی دیگرش می‌شود همان «گناه نخستین». گویی انسان از خواب که برخاست، همچون یوزف.ک در رمان کافکا، قانون را بالای سرش یافت و خود را محکوم. افسانه دوم، «وضوح کلام» بود و این تصور یا آرزو که حرف قانون، شفاف و فاقد استعاره است و لازم نیست برای فهمیدن علت محکومیتمان، مانند یوزف.ک در راهروهای ترسناک و پیچ‌درپیچ قانون سرگردان باشیم. این افسانه‌ها، حقوق را به‌مثابه سیستمی خود-مشروع‌ساز حفظ می‌کند. سیستمی که با توسل به تفسیر حقوقی، در پی تکرار لحظه نخستین خلق خود، در یک دور بسته هرمنوتیکی است.

در برابر این سیستم خودمشروع‌ساز، واسازی در پی افشای خشونت درون قانون است. واسازی به ما نشان می‌دهد که بحران قانون، حل‌ناشدنی است. و قانونی صلح‌آمیز و شفاف، آرزویی است برای فرار از پذیرش این بحران گریزناپذیر. واسازی، به‌قول خود دریدا «صرفاً یک بیانیه فلسفی یا معناشناسی نیست و نباید هم باشد... بلکه باید نهادها و ساختارهای سیاسی و اجتماعی و سنت‌های متصلب را به چالش بکشد». به همین دلیل نمی‌شود آن را در قالب تفکرات ایستا و تکنیک‌محور حقوقی جای داد یا به‌مثابه یک چارچوب اخلاقی قضایی صرف دید. بلکه باید بر سوییۀ رادیکال آن تأکید کرد و از این راه، ثبات امپراطوری حقوق را سرنگون نمود و از هر نظم حقوقی فراتر رفت.

واسازی، علاوه بر این، اشباح سرکوب‌شده در قانون را احضار می‌کند و از این طریق نه‌تنها وضعیت باثبات و منسجم قانون را بحرانی می‌کند، بلکه به حقوق‌دانان می‌آموزد که به صداهای آن اشباح تبعیدشده، گوش فرادهند. از این نظر، می‌توان کارکرد واسازی در مواجهه با قانون را به یک قوی سیاه تشبیه کرد. پرنده‌ای کمیاب که گرچه حضورش اندک و موقتی است، یک‌دستی چشم‌انداز را متزلزل می‌کند و مانع از این می‌شود که تمام منظره زیبای دسته قوها را هماهنگ و منسجم ببینیم. به همین دلایل می‌توان گفت که دریدا برای حقوق‌دانان، یک Nomikos است. واژه‌ای که در برخی نوشته‌های قدیمی، به معنای کسی است که حقوق‌دان نیست، اما حقوق‌دانان را راهنمایی می‌کند. شکی نیست که او چیزهای بسیاری برای یاد دادن به تفکر متصلب حقوقی دارد. پس اگرچه نزدیک به دو دهه از مرگش می‌گذرد، اما بیایید هم‌صدا با خود او در آخرین مصاحبه‌اش، اذعان کنیم که ما هنوز در ابتدای خواندن او هستیم.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

کتاب

۱. جعفری تبار، حسن، *دیو در شیشه*، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۶.
۲. جعفری تبار، حسن، *منطق حیرانی*، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۹.
۳. لوسی، نیل، *فرهنگ واژگان دریدا*، ترجمه مهدی پارسا، رخداد نو، ۱۳۹۳.

مقاله

۴. دریدا، ژاک، *نامه‌ای به یک دوست ژاپنی*، ترجمه فرزانه سجودی، زیبا شناخت، نیمه دوم ۱۳۸۰، شماره ۵، صص ۱۹۵-۲۰۰.
۵. روپل، نیکلاس، *واسازی چیست؟* ترجمه بامداد امینایی، ماهنامه گلستانه، شماره ۱۳۲.
۶. مصلح، علی اصغر و مهدی پارسا، *واسازی به منزله یک استراتژی*، متافیزیک، سال سوم، ۱۳۹۰، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۵۹-۷۲.

منبع اینترنتی

۷. ایمانی، پویا. *ملاحظات کوتاه درباره دریدا و دکونستروکسیون در ایران*، مقاله برای مجله فرهنگ امروز. دسترسی در: <https://independent.academia.edu/PooyaImani/> ۲ اردیبهشت ۱۴۰۰.

ب) منابع انگلیسی +

Books

1. Cornell, Drucilla. *The Philosophy of the Limit*, Routledge, 2009.
2. Derrida, Jacques, *A Taste for the Secret*, by Maurizio Ferraris, Polity, 2001.
3. Derrida, Jacques. *Before the Law*, in: "Acts of Literature", Ed. Derek Attridge, trans. Trans. Christine Roulston, Routledge, 2017.
4. Derrida, Jacques. *Dissemination*, trans. Barbara Johnson, University of Chicago Press, 1983.

5. Derrida, Jacques. *Force of Law: The Mystical Foundation of Authority*, trans. Mary Quaintance, in *Deconstruction and the Possibility of Justice*, Edited by Drucilla Cornell, Michael Rosenfeld, and David Gray Carlson, Routledge, 1992.
6. Derrida, Jacques. *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Johns Hopkins University Press, 1998.
7. Derrida, Jacques. *Positions*, The University of Chicago Press, 1981.
8. Derrida, Jacques. *Rogues: Two Essays on Reason*, Stanford University Press, 2005.
9. Derrida, Jacques. *Specters of Marx: The State of the Debt, The Work of Mourning & the New International*, Routledge, 2006.
10. Douzinas, Costas and Gearey, Adam. *Critical jurisprudence*, Hart Publishing, 2005.
11. Fish, Stanley. *Doing What Comes Naturally*, Duke University Press, 1989.
12. Fitzpatrick, Peter. *Modernism and the grounds of law*, Cambridge University Press, 2014.

Articles

13. Balkin, Jack. M. "Being Just with Deconstruction", *Social & Legal Studies*, V. 3, N. 3, 1994, pp 393 – 404.
14. Balkin, Jack. M. "Deconstruction's Legal Career", *Cardozo Law Review*, V. 27, 2005, pp 719 – 41.
15. Balkin, Jack. M. "Deconstructive Practice and Legal Theory", *Yale Law Journal*, V. 96, 1987, pp 743 – 786.
16. Cover, Robert. "Violence and the Word", *Yale Law Journal*, V. 95, 1986, 1601 – 1629.
17. Critchley, Simon. *Derrida: the Reader*, "Epoché: A Journal for the History of Philosophy", V. 10, Issue 2, 2006, pp 315 – 326.
18. Dalton, Clare. "An Essay in the Deconstruction of Contract Doctrine", *YALE LAW JOURNAL*, V. 94, 1985, pp 425 – 438.
19. Douzinas, Costas. "Violence, Justice, Deconstruction", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, pp 171 – 178.
20. Rosenfeld, Michel. "Just Interpretations: Law Between Ethics and Politics", University of California Press, 1998.

21. Goodrich, peter. "Europe in America: Grammatology, Legal Studies, and the Politics of Transmission", *Columbia Law Review*, V. 101, N. 8, 2001, pp 2033 – 2084.
22. Goodrich, peter. **J.D.**, *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, pp15 – 24.
23. Hoffmann, Florian. "Epilogue: in lieu of conclusion", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, pp 197-199.
24. Kennedy, David, "Of War and Law", Princeton University Press, 2006.
25. Kennedy, Duncan. "The critique of rights in Critical Legal Studies", in: *Left Legalism/Left Critique*, Ed. Wendy Brown and Janet Halley, Duke University Press, 2002.
26. Legrand, Pierre. "Paradoxically, Derrida: for a Comparative Legal Studies", *Cardozo Law Review*, V. 27, 2005, pp 631 – 717.
27. Legrand, Pierre. "Siting Foreign Law: How Derrida Can Help", *Duke Journal of Comparative & International Law*, V. 21, 2011, pp 595 – 630.
28. Norris, Christopher, "Law, Deconstruction, and the Resistance to Theory", *Journal of Law and Society*, V. 15, N. 2, 1988, pp 166 – 187.
29. Schlag, Pierre. "LE HORE DE TEXTE, C'EST MOI": The Politics of Form and the Domestication of Deconstruction", *Cardozo Law Review*, 11, 1990, pp 1631 – 74.
30. Thurschwell, Adam. "Specters and Scholars: Derrida and the Tragedy of Political Thought", *German Law Journal*, V. 6, Issue 1, 2005, pp 87- 99.

